

دربارهٔ اصل ایرانی چند واژه در زبان کنونی آذربایجان*

سالار رضازاده

چو من دیده گر داشتی تا بگرید
سزد گر به سوگ تو دریا بگرید
(در سوگ استاد بهمن سرکاراتی)

زبانی که اکنون در منطقهٔ آذربایجان ایران به آن تکلم می‌شود ترکی است. چنان‌که شاهد‌ها، متن‌ها و آثار بازمانده از گذشته نشان می‌دهد، قبل از رواج زبان ترکی در منطقهٔ آذربایجان ایران، گویش آذری (پهلوی) که شاخه‌ای از زبان‌های ایرانی است در این منطقه رایج بود. قدیمی‌ترین مرجع در این مورد گفتهٔ ابن مقفع (متوفای ۱۴۲ قمری) به نقل از ابن ندیم است که زبان آذربایجان را «پهلوی» (الفهلویّه)، منسوب به «فهل» یعنی سرزمینی که شامل اصفهان و ری و همدان و ماه نهاوند و آذربایجان بوده‌است می‌شمارد (پارشاطر ۱۳۵۴، ص ۶۱؛ Yarshater 1989, p. 238). واژه‌های بسیاری از گویش

* از استادان دانشمند آقایان دکتر علی‌اشرف صادقی و دکتر محمد حسن دوست که این نوشته را قبل از چاپ خواندند و نکته‌های سودمندی را متذکر شدند، بسیار سپاسگزارم.

آذری در زبان کنونی آذربایجان باقی مانده است که دانشمندان زبان‌شناس در مقاله‌ها و کتاب‌های متعدد به آن‌ها پرداخته‌اند.^۱ بعضی از واژه‌ها اکنون در زبان مردم آذربایجان رایج است که در زبان فارسی - معیار - و حتی در متن‌های کهن فارسی (دری) به کار نرفته‌اند و صرفاً بازمانده زبان‌های ایرانی قبل از اسلام است که نگارنده در این نوشته چند مورد از آن‌ها را فهرست کرده است:

zīng: پاچه، از زانو تا سرپنجه حیوان (زبان کنونی آذربایجان)، احتمالاً مرتبط با **zānga-**, **zānga-** اوستایی به معنی «ساق پا» است (Bartholomae 1961, p. 1660)؛ قیاس کنید با فارسی میانه: **zang** «غوزک (قوزک) پا» (Nyberg 1974, p. 229)؛ سنسکریت: **jānghā-** «ساق پا» (Mayrhofer 1992, p. 564)؛ فارسی دری: «زنگ» در «زنگال»: «قطعه‌ای چرمی که هنگام سواری بر ساق پا می‌بستند» (انوری ۱۳۸۱، ذیل «زنگال»).

ang: فک (زبان کنونی آذربایجان)، احتمالاً مرتبط با **ānghan-** اوستایی به معنی «دهان» (Bartholomae 1961, p. 357)؛ قیاس کنید با سنسکریت: **ás-** «دهان» (Mayrhofer 1992, p. 182).

seiča: گنجشک (زبان کنونی آذربایجان)، احتمالاً مرتبط با **sycy**; **syčkk** سغدی به معنی «گنجشک» است (Gharib 1995, p. 368). قیاس کنید با فارسی میانه: **sī** «غاز» (Mackenzie 1990, p. 75)؛ فارسی دری: سبقا «مرغابی بزرگ یا غاز» (صادقی ۱۳۸۸، ص هفتادوشش)، «سیجه» در «موسیجه»: «مرغیست سپید، هم‌رنگ قمری بود. خسروانی گفت: موسیجه و قمری چو مقربانند / از سروبان هر یکی نبی خوان» (اسدی طوسی ۱۳۶۵، ص ۲۰۷-۲۰۸).

kūnda: چانه خمیر (زبان کنونی آذربایجان)، احتمالاً مرتبط با **gunda-**, **gundā-** اوستایی به معنی «چانه خمیر» (Bartholomae 1961, p. 525) قیاس کنید با سنسکریت: **guṇḍaka** «چانه خمیر» (Mayrhofer 2001, p. 159)؛ فارسی میانه: **gund** «بیضه» (Mackenzie 1990, p. 38)؛ فارسی نو: «گند»: «و به ضم اول، به معنی خایه باشد که به عربی خصیه خوانند» (برهان ۱۳۶۱، ص ۱۸۴۱).

۱. مثلاً مرحوم استاد ایرج افشار بیشتر مقاله‌هایی را که درباره اصل ایرانی زبان مردم آذربایجان چاپ شده بود، در دو مجلد گرد آورده‌اند؛ زبان فارسی در آذربایجان، گردآوری ایرج افشار، بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار یزدی، جلد ۱ و ۲، تهران، ۱۳۶۸ و ۱۳۷۱.

var: تودهٔ خاکی که پای بوتهٔ ضعیف گیاهانی مانند خیار و گوجه‌فرنگی می‌ریزند تا باعث قوت آن‌ها شود (زبان کنونی آذربایجان)، احتمالاً از ریشهٔ *var-* به معنی «پوشاندن»، «در بر گرفتن» (Bartholomae 1961, p. 1360)؛ قیاس کنید با اوستایی: *vāra-* «پوشش»، «زره»؛ فارسی میانه: *war* «ور»، «پناهگاه»؛ سکایی: *vara-* «بارگاه»، «حیاط»؛ فارسی میانه: *wār* در واژهٔ *parwār* به معنی «حومه»، «بارو» (Horn 1893, p. 68). نظر دیگر از چونگ است که *parwār* را از ریشهٔ *bar-* با پیشوند *pari* به معنی «to take around?» می‌داند! (Cheung 2007, p. 7). فارسی دری: «وار» در «دیوار»؛ «واره» در «اندخسواره» (حسن‌دوست ۱۳۸۳، ذیل باره^۱)، «وار» در «شلوار» (Cheung 2007, p. 207)، «وار» در «بروار»؛ «بر وزن هموار، خانهٔ تابستانی باشد» (برهان ۱۳۶۱، ص ۲۶۷)، «وار» در «پروار»: «طویله»، «اسطل» (Horn 1893, p. 68).

gūlāx: گوش (زبان کنونی آذربایجان)، احتمالاً مرتبط با *zgwlg* پارتی به معنی «گوش» (Durkin-Meisterernst 2004, p. 101) با تبدیل *š* ایرانی باستان به *l* احتمالاً از زبان‌های ایرانی شرقی گرفته شده است (نظر هنینگ به نقل از Cheung 2007, p. 116)؛ قیاس کنید با اوستایی *-gūš* «شنیدن» از ریشهٔ *-gauš* به معنی «شنیدن»، «گوش دادن»، فارسی میانهٔ مانوی: *gwš* «گوش»، فارسی میانه: *gōš* «گوش»، پارتی: *gwš* «گوش» *’bgwš* «خاموش» *zgwł* «شنیدن»، «گوش کردن» *ngwš* «گوش کردن»، «نیوشیدن»، ختنی: *pyūš-* «شنیدن» *hammgūš* «پنهان شدن»، سغدی: *ptywš* «شنیدن» *nywš* «شنیدن»، «گوش دادن»، فارسی دری: گوش، گوشیدن «شنیدن»، «گوش کردن» (Cheung 2007, p. 116).

bēbār: فلفل (زبان کنونی آذربایجان)، احتمالاً مرتبط با *pipalā* ختنی به معنی «فلفل» (Bailey 1987, p. 462).

Dolčā: سطل (زبان کنونی آذربایجان^۲)، احتمالاً مرتبط با *dōl* فارسی میانه به معنی «سطل» (Mackenzie 1990, p. 26). قیاس کنید با خوارزمی: *dwr* «سطل» (Benzing 1983, p.)

۱. ذکر این نکته نیز خالی از فایده نیست که ریشهٔ *bar-* با پیشوند *pari* در فارسی باستان به معنی «حمایت کردن»، «پشتیبانی کردن» است (R.G. Kent, *Old Persian*, New Haven, Connecticut, 1953, p. 200). چونگ به‌اشتباه “restore, to bring back” معنی کرده است (Cheung 2007, p. 7).
۲. نگارنده این واژه را فقط از مردم تبریز شنیده است.

246؛ فارسی دری: «دول»: «با ثانی مجهول بر وزن غول، دلو آب‌کشی را گویند»؛ «دولا»: «با لام الف، سبوی آب و شراب را گویند» (برهان ۱۳۶۱، ص ۹۰۰).
jamīh: همزاد، دوقلو (زبان کنونی مردم آذربایجان^۱)، احتمالاً مرتبط با نام **Jamag / Jamīg**. فارسی میانه «جم»، قیاس کنید با اوستایی: **Yima** به معنی «جفت»، «توامان»، «زوج» (MAYRHOFER 1979, p. 102-103)، فارسی دری: جزء اول نام «جمشید» که در اصل نام یکی از پادشاهان داستانی ایران است و در شاهنامه به صورت «جم» و «جمشید» آمده است.

منابع:

- اسدی طوسی (۱۳۶۵)، لغت فرس، به تصحیح و تحشیۀ فتح‌الله مجتبیایی و علی‌اشرف صادقی، خوارزمی، تهران.
- انوری، حسن (۱۳۸۱)، فرهنگ بزرگ سخن، هشت جلد، سخن، تهران.
- برهان، محمدحسین بن خلف (۱۳۶۱)، برهان قاطع، پنج جلد، تصحیح محمد معین، امیرکبیر، تهران.
- حسن دوست، محمد (۱۳۸۳)، فرهنگ ریشه‌شناختی زبان فارسی، جلد اول (آ - ت)، فرهنگستان زبان و ادب فارسی، تهران.
- صادقی، علی‌اشرف (۱۳۸۸)، «ویژگی‌های زبانی الابنیه»، ← هروی، ابومنصور موفق‌بن علی (۱۳۸۸).
- هروی، ابومنصور موفق‌بن علی (۱۳۸۸)، الابنیه عن حقائق الادویه، چاپ عکسی نسخه محفوظ در کتابخانه ملی اتریش، با مقدمه‌های ایرج افشار و علی‌اشرف صادقی، میراث مکتوب، تهران.
- یارشاطر، احسان (۱۳۵۴)، «آذری»، دانشنامه ایران و اسلام، جلد ۱، تهران، صفحه‌های ۶۱ - ۶۹.
- Bailey, H. W. (1987), "Armenia and Iran; Iranian Loanwords in Armenian", *Encyclopaedia Iranica*, Edited by Ehsan Yarshater, volume II, London, Boston and Henley, pp. 459-465.
- Bartholomae, Ch. (1961), *Altiranisches Wörterbuch*, Berlin.
- Benzing, J. (1983), *Chwaresmischer Wörtindex*, Otto Harrassowitz, Wiesbaden.
- Cheung, J. (2007), *Etymological Dictionary of Iranian Verb*, Lieden, Boston.
- Durkin-Meisterernst, D. (2004), *Dictionary of Manichaean Middle Persian and Parthian*, brepols publishers, turnhout, Belgium.
- Gharib, B. (1374), *Sogdian Dictionary*, Tehran.

۱. این واژه را دکتر سجاد آیدنلو متذکر شدند.

- HORN, P. (1893), *Grundriss der neupersischen etymologie*, Strassburg, Karl J. Truber.
- MACKENZIE, D. N. (1990), *A Concise Pahlavi Dictionary*, London.
- MAYRHOFER, M. (1992), *Etymologisches Wörterbuch des Altindoarischen*, I. Band, Heidelberg.
- MAYRHOFER, M. (2001), *Etymologisches Wörterbuch des Altindoarischen*, III. Band, Heidelberg.
- MAYRHOFER, M. (1979), *Iranisches Personennamenbuch*, B, I, die Altiranischen Namen, Wien.
- NYBERG, H.S. (1974), *A Manual of Pahlavi*, volume II, Wiesbaden.
- YARSHATER, E. (1989), "The Iranian Language of Azerbaijan", *Encyclopaedia Iranica*, edited by Ehsan Yarshater, volume III, London and New York. pp. 238-245.

